«لكن ليس شيء من كتاب الله إلا عليه دليل ناطق عن الله في كتابه مما لا يعلمه الناس»

در محاسن برقی حدیثی هست. شاید در مباحثه ذکر شده باشد. ولی هر وقتی عجائبی می‌آید؛ یعنی می‌بینید مقدماتی در ذهن ردیف شده و می‌بینید آدم قدر آن را می‌داند. به‌صورت مختصر عرض می‌کنم. ما باره‌ا و باره‌ا روایت کافی شریف که به وزانش در محاسن هست را خوانده‌ایم؛ «و لو أتاكم من يخبركم عن ذلك لتعجبتم»[1]. حضرت فرمودند همه چیز در کتاب خدا هست، اگر کسی بیاید و آن را به شما نشان بدهد تعجب می‌کنید. برقی در محاسن[2] همین روایت را آورده و می‌گوید «لعجبتم». اتفاقا جالب این است که در محاسن یک باب دارد. «باب إنزال الله في القرآن تبيانا لكل شيء». همانی که ما می‌خواهیم در تلقی اهل البیت از کتاب خدا بگوییم، اصلاً یک باب در محاسن دارد. این کتاب از اقدم اصول روایی است. یعنی از حیث اصولی که چاپ شده و در دست‌ها است، اقدمش این است. صد و خرده ای کتاب بوده و متأسفانه سی و چهل کتاب آن بیشتر نیست. محاسن برقی خیلی وسیع بوده.

منظورم این است: عبارتی که امام علیه‌السلام فرمودند صورت اخیره و جمع کننده و صورت تامه همه این بحث‌هایی است که در این هفت هشت ده سال بحث‌بالش بودیم. نمی‌دانم چطور شد که گفته نشد. هنوز مقدمات مباحث پخته نبود یا چیزی دیگری. الآن با این بحث‌هایی که خدمت شما بودیم، ببینید این روایت چه کار کرده است.

> **٣٦٠ عنه عن محمد بن إسماعيل بن بزيع عن أبي إسماعيل السراج عن خثيمة بن عبد الرحمن الجعفي قال حدثني أبو لبيد البحراني المرادي الهجري قال: جاء رجل إلى أبي جعفر ع بمكة فسأله عن مسائل فأجابه فيها ثم قال له الرجل أنت الذي تزعم أنه ليس شيء من كتاب الله إلا معروف قال ليس هكذا قلت و لكن ليس شيء من كتاب الله إلا عليه دليل ناطق عن الله في كتابه مما لا يعلمه الناس قال فأنت الذي تزعم أنه ليس من كتاب الله إلا و الناس يحتاجون إليه قال نعم و لا حرف واحد. فقال له مهما المص قال أبو لبيد فأجابه بجواب نسيته فخرج الرجل فقال لي أبو جعفر ع هذا تفسيرها في**

> **ظهر القرآن أ فلا أخبرك بتفسيرها في بطن القرآن قلت و للقرآن بطن و ظهر فقال نعم إن لكتاب الله ظاهرا و باطنا و معاينا و ناسخا و منسوخا و محكما و متشابها و سننا و أمثالا و فصلا و وصلا و أحرفا و تصريفا فمن زعم أن كتاب الله مبهم فقد هلك و أهلك ثم قال أمسك الألف واحد و اللام ثلاثون و الميم أربعون و الصاد تسعون فقلت فهذه مائة و إحدى و ستون فقال يا لبيد إذا دخلت سنة إحدى و ستين و مائة سلب الله قوما سلطانهم[3]**

راوی ابو لبید است. می‌گوید در مکه خدمت امام باقر علیه‌السلام بودیم و مردی وارد شد. سؤالاتی پرسید و حضرت جواب دادند. «**ثم قال له**»؛ این مرد کی چیزی از مرام حضرت شنیده بود. دیدی کی نظر و فتوای کسی پخش می‌شود، این مرد هم کی چیزی شنیده بود.

«**ثم قال له الرجل أنت الذي تزعم**»؛ شما همان آقایی هستند که به خیالتان می‌رسد: «**أنه ليس شيء من كتاب الله إلا معروف**»؛ کی چیزی شنیده بود ولی بد فهمیده بود. جالبیش هم همینجا است. شما کسی هست که گمان می‌کنید هیچ‌چیز از کتاب خدا نیست مگر اینکه معروف و روشن است؛ «کتاب بیّنات»، «آیات بیّنات». همه چیزش معروف است. همینی که الآن هم خیلی ها می‌گویند. خب حضرت چه بگویند؟ حضرت فرمودند حرف من را بد شنیده‌ای.

«**قال ليس هكذا قلت**»؛ من نگفتم هر چیزی از کتاب خدا است، معروف است. «**و لكن ليس شيء من كتاب الله إلا عليه دليل ناطق عن الله في كتابه مما لا يعلمه الناس**»؛ هیچ چیزی در قرآن نیست مگر اینکه از خود این قرآن دلیلی بر آن هست. این دلیل می‌آید و مدلولش هم در خودش است.

خب حالا می‌خواست نقض کند؛ هیچ‌چیز نیست مگر اینکه در قرآن هست ولی برای توضیحش از خود قرآن هست.

«**قال فأنت الذي تزعم أنه ليس من كتاب الله إلا و الناس يحتاجون إليه**»؛ شما می‌گویید هر چیزی در قرآن هست مردم به آن نیاز دارند. خدا به‌خاطر نیاز مردم آن را فرستاده است. شما این را می‌گویید؟

«**قال نعم و لا حرف واحد**»؛ بله من این را می‌گویم، حتی یک حرف در کتاب خدا نیست الا اینکه خدا آن را برای نیاز مردم فرستاده است. ناطق بر آن هم در کتاب خدا هست. او فوری اشکال کرد و گفت:

«**فقال له فما الملص**»؛ شما می‌گویید مردم حتی به یک حرف هم نیاز دارند، هم دلیل ناطقی بر آن هست از خود کتاب الله. «فما الملص»؟ حالا باید حضرت جواب بدهند.

«**قال أبو لبيد فأجابه بجواب نسيته**»؛ متأسفانه بزنگاه را فراموش کرده است. حضرت فرمودند نیاز دارد. او هم از حروف مقطعه «الملص» آورده است. می‌گویی یادم نیست. اینجا که جای نسیان نیست. چون بعداً بالاترش را می‌گویی. آن چه که حضرت خصوصی به او گفته اند را می‌گویی. این را نگفته است. دل ندادن بود. می‌بینند دارد با حضرت محاجّه می‌کند؛ گفته با امام درگیری می‌کند و دل نداده است.

«**فخرج الرجل**»؛ وقتی آن مرد رفت امام به من رو کردند و گفتند: «فقال لي أبو جعفر ع هذا تفسيرها في ظهر القرآن»؛ این چیزی که به او گفتم تازه ظاهر قرآن بود. «أ فلا أخبرك

بتفسيرها في بطن القرآن. قلت و للقرآن بطن و ظهر»؛ مگر قرآن ظاهر و باطن دارد؟!

«فقال نعم إن لكتاب الله ظاهرا و باطنا و معاينا و ناسخا و منسوخا و محكما و متشابها و سننا و أمثالا و فصلا و وصلا و أحرفا و تصريفا»؛ خدا را شكر كه اينها ياداش نرفته است. كلمه به كلمه اش لغت است. مطلب است. «احرفا تصريفا».

«فمن زعم أن كتاب الله مبهم فقد هلك و أهلك». بعد حضرت فرمودند «الملص» را از ظاهرش بيرون بردند و عدد گرفتند.

آن چه كه مقصود من بود و مهم بود، اين كلام حضرت است: فرمودند من اينطور نگفتم. **«و لكن ليس شيء من كتاب الله»**؛ كه يكي از آنها همين «الملص» است كه حضرت بعداً مي‌فرمايند. **« إلا عليه دليل ناطق عن الله»**؛ نه نزد امام معصوم، بلكه « **في كتابه**»؛ فقط امام آن را نشان مي‌دهند. اين خيلي مهم است. اصلاً هنگامه است. **«ليس شيء من كتاب الله الا عليه دليل ناطق عن الله في كتابه مما لا يعلمه الناس»**. حال فهميديد «لتعجبتم» به چه معنا است؟ اين كليد فهم آن است. يعني «عن الله في كتاب الله» كه امام آن را نشان مي‌دهند. عجب! آن وقت معلوم مي‌شود اينكه ابوفاخته گفت «فواتح السور منها يستخرج القرآن» به چه معنا است. «يستخرج» يعني در خود كتاب شاهدي داريم كه از اين چيزي كه در كتاب داريم، بقيه اش استخراج مي‌شود. ولذا سبعة احرف و قرائات سبع و عشر همه از فواتح السور استخراج مي‌شود. اما «مما لايعلمه الناس». اگر به‌دنبال كسي كه عالم است بروند مي‌دانند. پس اين خيلي مضمون عجيبي شد. «ناطق عن الله في كتابه».

---

[1] الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج2 ؛ ص۵۹۹

[2] المحاسن ؛ ج1 ؛ ص۲۶۷

[3] المحاسن، ج1، ص: ۲۷۰

بازبینی #3
ایجاد شده 29 نوامبر 2025 13:45:56 توسط ... .
به روزرسانی شده 25 فوریه 2026 15:03:36 توسط ... .